

نوآوری های علامه طباطبائی در پاسخ به شبهات فخر رازی

بر دیدگاه شیعه پیرامون آیه اولی الامر (نساء/59)

1. کریم مبارکی 2. دکتر نجارزادگان 3. دکتر مهدوی راد 4. فاطمه محمدی قوزلو
1. کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث - دانشگاه تهران / پردیس قم، ایران.
karim.mobaraki@gmail.com
2. استاد علوم قرآن و حدیث - عضو هیئت علمی دانشگاه تهران / پردیس قم، ایران.
3. دانشیار علوم قرآن و حدیث - عضو هیئت علمی دانشگاه تهران / پردیس قم، ایران.
4. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته علوم قرآنی - دانشگاه علوم و معارف قرآن
کریم/دانشکده ایلام، ایران. salar2020@ymail.com

چکیده

آیه 59/سوره نساء که در عرف قرآن پژوهان به آیه اولی الامر یا اطاعت معروف است به همراه آیات قبل و بعد آن از پیوستگی معنایی و یکپارچگی محتوایی برخوردار است. محور اصلی اختلاف در تفسیر آیه اولی الامر در نگاه فریقین درباره تعیین مصداق واژه «اولی الامر» می باشد. در نظرگاه شیعه و به خصوص علامه طباطبائی با تبیین مفاد آیه و بهره گیری از روایات نبی اکرم (ص) و امامان معصوم، اولی الامر تنها به ائمه معصومان تطبیق داده شده است و این آیه یکی از دلایل شیعه درباره نص و نصب ولایت اهل بیت به شمار می رود. مفسران اهل سنت در تعیین مصداق «اولی الامر» بر یک قول متفق نیستند و این تعبیر را بر گروه های متعددی تطبیق داده اند، که همین امر زمینه ساز تشتت آراء در بین آنان بوده و سبب شده عده ای از آنان در صدد وارد کردن خدشه بر دیدگاه شیعه، پیرامون این آیه بر آمده باشند که بارزترین این مناقشات را فخر رازی در تفسیر کبیر خود مطرح کرده است. نوشتار حاضر، پژوهشی در ارائه دیدگاه های نوین علامه طباطبائی در پاسخگویی به شبهات فخر رازی و تنزیه دیدگاه شیعه از اتهامات وارده پیرامون آیه اولی الامر است.

کلید واژه ها: علامه طباطبائی، فخر رازی، آیه اولی الامر، مفسران شیعی، مفسران اهل سنت.

KarimMubarak¹ Dr. najar zadgan² Dr. mahdavi rad³ Fatima Mohammadi qozlo⁴

1. master's degree of the Quran and Hadith-UT/Qom.
Karim.mobaraki@gmail.com
2. master of the Quran and Hadith-faculty member of the University of Tehran campus of Qom
3. Associate Professor of Quran and Hadith-faculty member of the University of Tehran campus of Qom.
4. Qur'anic Sciences master's degree student-University of Sciences of Quran/Ilam School of salar2020@ymail.com

Abstract:

Verse 59/chapter of the Qur'an, which he achieves academic Convention to verse 59 famous obedience or achieves with the verses before and after that of semantic content integrity and continuity. The main axis of the difference in the interpretation of the verse in which the words "agreed by sects look set about olelamr ». And especially in terms of allamehtabatabaei by explaining the provisions of the verse and taking advantage of the narratives of the NabiAkram (saw) and imams, Babe verse 59 Al-nisaa is adapted only to the imams and the verse is one of the reasons for the Shia imams about being an administrator and regard. Sunni commentators in a prelude to the first "olelamr" on a promise not to render the rest of the group have resolved several, that the same applies to a variety of votes between them in the background and cause some of them to enter the contest on the Shiite perspective, on this verse on the conflicts that come up the most of the FakhrRazi in his TafsirKabir. The present document presents a new perspective on the research of allamehtabatabaei in responding to questions and answers of FakhrRazi and the Shi'a view of the surrounding charges transcendence verse 59 Al-nisaa.

Key words: allamehtabatabaei, FakhrRazi, verse olelamr, Shi'a, commentators, Sunni commentators.

مقدمه

در نظرگاه شیعه آیه اولی الامر در مورد ائمه اطهار علیهم السلام بوده و مراد از واژه اولی الامر تنها آن حضرات بزرگوار می باشند و دلیل بر این گفته شان قراین و شواهدی درونی آیه مورد بحث و آیات دیگر قرآن و نیز تفاسیری که از نبی اکرم (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام در ذیل این آیه وارد بوده که مراد از اولی الامر را تنها امامان معصوم معرفی کرده اند، می باشد. شیعه از دو رویکرد تحلیل درون متنی و تحلیل برون متنی برای اثبات این امر بهره جسته است مبانی دیدگاه شیعه در رویکرد تحلیل درون متنی عبارتند از؛

یک) اولی الامر افرادی معصوم هستند. (شیخ مفید 1424، 1، 154؛ طوسی [بی تا]، 3، 236؛ طبرسی 1377، 1، 265؛ ابوالفتح رازی، 5، 409؛ ابن شهر آشوب، 2، 48 و...)

به اعتقاد عالمان شیعه، خداوند در این آیه اطاعت از اولی الامر را هم ردیف اطاعت از رسول خدا (ص) به طور مطلق و بدون قید و شرط قرار داده است و همانگونه که در هیچ آیه ای اطاعت از رسول خدا (ص) مقید به چیزی نشده است، اطاعت از اولی الامر نیز همین گونه معرفی شده است، یعنی اطاعت از او عین اطاعت از رسول خدا قلمداد می شود و با اطاعت از او در امتداد اطاعت از رسول، اهداف رسالت تحقق می یابد. چنین اطاعتی جز با مقام عصمت اولی الامر سازگار نیست، اگر اولی الامر معصوم نباشند، نمی توان به اطلاق اطاعت آنان ملتزم شد و شرایط و آثار اطاعت خدا و رسولش را در مورد آنان جاری کرد.

دو) اولی الامر تنها ائمه معصومین علیهم السلام می باشند. (فرات کوفی 1410، 1، 109؛ قمی 1367، 1، 141؛ طوسی [بی تا]، 3، 237؛ طبرسی 1372، 3، 100؛ شیبانی 1377، 2، 161؛ شبر 1407، 2، 58؛ طباطبایی 1374، 4، 636 و...)

از دیدگاه مفسرین شیعه تنها افراد معصوم صلاحیت دارند که در ردیف خدا و پیامبر قرار گیرند و این افراد پاسداران سنت نبوی بوده و کسی جز امامان معصوم نیستند؛ زیرا طبق مفاد آیه، پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) پروردگار اولی الامر را تالی تلو رسول گرامی معرفی کرده، و به عصمت آنها شهادت داده است. چون اولی الامر عطف بر «الله» و «رسول» و مقرون به آن دو شده است، خداوند پیروی از کسی را واجب کرده است که معصوم و مصون از ارتکاب عمل زشت بوده و از کسانی که مأمور اطاعت از او هستند برتر و داناتر باشد.

سه) مراد از نزاع در عبارت «... فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ ...» نزاعی است که در بین افراد جامعه است نه درباره نزاع مؤمنان با اولی الامر، و این نزاع مربوط به امور دینی است. (طوسی [بی تا]، 3، 236؛ طبرسی 1377، 1، 265؛ شبر 1407، 2، 59؛ طباطبایی 1374، 4، 640 و...)

مفسرین شیعه بر این اعتقادند که چون اطاعت از اولی الامر به طور مطلق واجب است بنابراین، جایی برای نزاع با آنان نیست؛ چه اینکه این تنازع در میان خود اولی الامر با یکدیگر نیست؛ زیرا با وجوب اطاعت از آنان ناسازگار است، تنازعی که لابد یکی از دو

طرف آنان بر باطل خواهد بود. قرآن با هدف حل نزاعها، مؤمنان را از ارجاع به غیر باز می‌دارد و دستور می‌دهد مشکل نزاع را که ریشه برانداز است با ارجاع به کتاب خدا و رسول او برطرف کنند و به غیر آنها روی نیاورند که سر از پیروی از طاغوت در می‌آورد و به نفاق می‌انجامد، از این رو، باید کسانی در مصدر امور و حل نزاعها قرار گیرند که نه تنها به کتاب خدا و سنت رسول او از دیگران آگاه‌تر بوده، بلکه فهمشان از آموزه‌های قرآن و سنت، معصومانه بوده و آمیخته با وهم و اشتباه نباشد تا پیروی‌شان عین پیروی از خدا و رسولش باشد.

طریق دیگر در دستیابی به مفهوم واقعی واژه «اولی الامر» در نگاه شیعه رویکرد برون متنی یا استناد به روایات صادره از زبان مبارک و نورانی حضرت رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام که سر منشأ دانش آنان به وحی الهی ارتباط و اتصال دارد و راه معرفت و کشف حقیقت از این لفظ را آسان می‌کند، است. (طوسی [بی تا]، 3، 236؛ طبرسی 1372، 3، 101 و...)

باید گفت: احادیث در این باره از ائمه معصومان متواتر و برخی با سند صحیح می‌باشند. این احادیث در عین اینکه حامل پیام‌های اساسی و نکات ارجمندی هستند، دربردارنده نکات مهمی از جمله، انحصار معنای اولی الامر به معصومان (صدوق 1395، 1، 253)، ذکر اولی الامر در ردیف خدا و پیامبر اکرم (طبرسی 1403، 2، 299)، پیوند اولی الامر با اوصاف عترت (کلینی 1365، 1، 286 و 287) و ... می‌باشند.

اما در مقابل انگاره‌های مفسران اهل سنت در تفسیر و تعیین مصداق لفظ اولی الامر مختلف و مورد وفاق جمعی قرار نگرفته است و اغلب آراء و گفته‌های آنان در تعیین مصداق «اولی الامر» مستند به گفته‌های صحابیان و تابعیان است. مصادیق اولی الامر از نگاه اهل سنت عبارتند از:

- 1- حاکمان و والیان بر حق. (زمخشری 1407، 1، 524؛ قرطبی 1364، 5، 259؛ ابن کثیر 1419، 2، 306 و ...)
- 2- فقیهان و عالمان دین. (جصاص 1405، 3، 179؛ طبری 1412، 5، 94 و 95؛ سیوطی 1404، 2، 176)
- 3- صاحبان ولایت شرعیه. (بیضاوی 1418، 2، 80؛ شوکانی 1414، 1، 555؛ آلوسی، 1415، 3، 63؛ مراغی [بی تا]، 5، 72 و...)
- 4- اصحاب اجماع و افراد حل و عقد. (فخر رازی 1420، 1، 113 و 114؛ نیشابوری 1416، 2، 434؛ رشید رضا [بی تا]، 5، 181؛ ابن عاشور [بی تا]، 4، 166؛ زحیلی 1418، 5، 126)

روایات اهل سنت نیز در بیان مصداق «اولی الامر» به چند دسته‌اند: دسته‌ای از روایات که نزدیک به دیدگاه شیعه و در واقع دقیق‌ترین آنهاست، «اولی الامر» را تنها افرادی خاص دانسته، که نخستین آنان علی (ع) است. (حسکانی 1411، 1، 196-189؛ ابوحیان اندلسی 1420، 3، 686؛ حموی 1415، 1، 313)، دسته‌ای دیگر از روایات اهل سنت، «اولی الامر» را فرماندهان منصوب از ناحیه پیامبر (ص) بیانگر است و این قول قریب به اتفاق اکثر مفسرین اهل سنت به عنوان مصداق «اولی الامر» است و شأن نزول آیه را درباره "عبدالله بن خذافه بن قیس" یا "خالد بن ولید" هر دو از فرماندهان

منصوب پیامبر(ص) ذکر کرده‌اند. (طبری 1412، 5، 64؛ ابن عطیه 1422، 2، 71؛ بغوی 1420، 1، 652؛ ابن جوزی 1422، 1، 423؛ ثعلبی 1422، 3، 301؛ ابن ابی حاتم 1419، 3، 988؛ ثعالی 1418، 2، 255 و...)، دسته دیگری از روایات اهل سنت، اولی الامر را عالمان و فقیهان دین شناس معرفی می‌کند در بین صحابه این قول از ابن عباس(ابن ابی حاتم 1419، 3، 989؛ طبری 1412، 5، 64؛ نیشابوری 1416، 2، 436 و...)، جابرین عبدالله انصاری(طبری 1412، 5، 94؛ ثعلبی 1422، 3، 334 و...)، و از تابعین مجاهد بن جبر مکی(ابن ابی حاتم 1419، 3، 989؛ طبری 1412، 5، 94؛ ثعلبی 1422، 3، 334؛ نیشابوری 1416، 2، 436 و...)، حسن بصری(ابن ابی حاتم 1419، 3، 989؛ طبری 1412، 5، 95؛ سیوطی 1404، 2، 176)، عطا(طبری 1422، 5، 95؛ ابن کثیر 1419، 2، 304؛ سیوطی 1404، 2، 176) و ... نقل شده و سپس گسترش یافته است و استدلالشان بر این است که چون فقیهان و عالمان مردم را به دینشان آگاه می‌کنند و آنان را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و از این رو خداوند اطاعتشان را بر مردم واجب کرده است. (ثعلبی 1422، 3، 334)، دسته دیگری از روایات اهل سنت بر این امر اشاره دارند که مصداق اولی الامر «اصحاب پیامبر(ص)» هستند. این روایات در بین صحابه از کسی گزارش نشده و در بین تابعین تنها از مجاهد(طبری 1412، 5، 95)، و ضحاک(ابن ابی حاتم 1419، 3، 989؛ بغوی 1420، 1، 654؛ سیوطی 1404، 2، 177)، نقل شده است. برخی دیگر از روایات اهل سنت، اولی الامر را تنها دو خلیفه اول (ابوبکر و عمر) یا خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام) می‌داند و این روایات تنها منسوب به عکرمه (از تابعین) است. (ابن ابی حاتم 1419، 3، 989؛ طبری 1412، 5، 95؛ ابوحیان اندلسی 1420، 3، 686؛ ابن عطیه 1422، 2، 71؛ اسفراینی 1375، 2، 501؛ سورآبادی 1380، 1، 431)

گروه دیگری از روایات اهل سنت نیز، بیانگر این هستند که اولی الامر همان افرادی هستند که در آیه قبل از این آیه [اولی الامر] یعنی آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...» خداوند دستور داده امانت‌ها را به آنان (امانتداران) بسپارید. (سیوطی 1404، 2، 176)

اهل سنت روایات فراوان دیگری در ذیل این آیه نقل کرده‌اند، لیکن این احادیث در مقام بیان شأن نزول آیه یا تبیین و تفسیر اولی الامر نیستند. افزون بر این، با دقت در این روایات چنین به دست می‌آید که دیدگاه جمع کثیری از مفسرین اهل سنت که اولی الامر را به والیان و حاکمان بر حق گرفته‌اند هیچ بنیه و اساس روایی ندارد.

در نتیجه باید گفت: احادیث اهل سنت (جز دسته اول) و دیدگاه‌هایشان با ضعف‌های جدی روبه‌رو است؛ زیرا هیچ حدیثی از رسول اکرم (ص) در تایید آنها یافت نمی‌شود و همه آنها آراء و اقوال صحابه و تابعین بوده‌اند. افزون بر این، اثبات شرط عصمت برای این مصادیق به هیچ وجه امکان‌پذیر نمی‌باشد. نهایت چیزی که مفسرین اهل سنت می‌توانند برای این مصادیق اثبات کنند، موضوع عدالت است حال آنکه، آیه شریفه خصوصیت والائتری از این شرط را برای «اولی الامر» بیان دارد که موجب هم ردیف شدن آنها با رسول گرامی (ص) شده و آن، عصمت است که به غیر از ائمه اطهار علیهم السلام در هیچ فردی قابل اثبات نمی‌باشد.

تردیدها و مناقشات و پاسخ به آنها

عده‌ای از مفسران اهل سنت با این پیش فرض، که قبول یا پذیرش تفسیر شیعه از آیه اولی الامر، یکسان با پذیرش امامت علی (ع) و اولاد مطهرش است، خواسته یا ناخواسته مناقشات و شبهاتی را بر دیدگاه شیعه در تفسیر این آیه (اولی الامر) وارد ساخته‌اند که اهم این مناقشات را فخر رازی در تفسیر کبیر خود (مفاتیح الغیب) طراحی کرده است. هر چند مفسران شیعه در آثار خود کم و بیش به این مناقشات وارد پاسخگو بوده اند، اما باید اذعان کرد پاسخ های علامه طباطبایی به این شبهات به جهت جامعیت و تحالیل عالمانه و استنادات فراوان به آیات قرآن و پیرایه بودن از تعصبات، از نمود بیشتری بر خوردار بوده و دیدگاه وی را در مقایسه با دیدگاه سایر مفسران شیعی متمایز و برجسته و در قالب یک نوآوری مطرح ساخته است. بارزترین این شبهات به همراه پاسخ های تشریحی آنها، به قرار ذیل می باشند:

شبهه اول: اولی الامر در معنای اهل حل و عقد مصون از خطا

این شبهه که ابتدا توسط فخر رازی مدلل شده و سپس مفسران دیگر بر سبیل وی گام نهاده اند، بدین صورت مطرح شده، که ایشان می گویند:

«خداوند تعالی بر اطاعت اولی الامر بدون هیچ قید و شرطی دستور داده است و هر که را خداوند بدین صورت به اطاعتش امر کند، به طور قطع، مصون از خطاست؛ بنابراین اولی الامر باید از خطا مصون باشند... و این معصوم یا تمام امت است یا گروهی از آنها، لیکن به لحاظ عقلی امکان ندارد که گروهی از امت معصوم باشند، زیرا خدای متعال در آیه کریمه اطاعت از اولی الامر را بر مردم واجب نموده است و وجوب فرمان برداری مشروط به آن می باشد که مردم آنها را بشناسند و به آنها دسترسی داشته باشند حال آنکه، ما به ضرورت عقلی می دانیم که در زمان ما شناخت فرد معصوم و دسترسی و استفاده از وی امکان پذیر نیست و وقتی چنین موضوعی وجود دارد، یقین پیدا می - کنیم آن معصومی که خداوند متعال اهل ایمان را به اطاعتش دستور داده گروه خاصی از امت نمی تواند باشد و چون این موضوع به لحاظ عقلی باطل تلقی می شود، لازم می - آید تا گفته شود مراد از «اولی الامر» در آیه کریمه همان «اهل حل و عقد» از امت هستند که دارای مقام عصمت می باشند». (فخر رازی 1420، 10، 13؛ نیشابوری 1416، 2، 434 و 436)

پاسخ به شبهه

از نظر عالمان و صاحب نظران، این شبهه تا حدودی نزدیک به تفسیر شیعه است، منتها در تعیین مصداق «اولی الامر» مغایر با دیدگاه شیعه می باشد. تفاوت اصلی این دیدگاه و دیدگاه شیعه در این است که امامیه راه شناخت و دریافت صفت و خصوصیت «اولی الامر» را از طریق زبان آیات قرآن کریم و بیان روایات پیامبر اسلام (ص) و دیگر

معصومین به دست می‌آورد و بر این اساس، فرد فرد معصومین را از هر گونه خطا و اشتباه و گناه میرا دانسته و راهی را در به دست آوردن عصمت دیگر معصوم، پیش روی افراد قرار می‌دهد، اما فخررازی و متابعانش راه روشنی را پیش روی امت اسلامی در به دست آوردن وصف «عصمت» برای «اولی الامر» قرار نداده‌اند.

شیخ طوسی و مرحوم طبرسی در ردّ این شبهه چنین پاسخ داده‌اند:

برخی بر این آیه استدلال کرده‌اند که اجماع امت، حجت است و دلیل آنها این است که در صورتی ردّ بر کتاب و سنت واجب است که اختلاف و تنازعی وجود داشته باشد و اگر اختلاف و تنازعی در میان نباشد، ردّ بر کتاب و سنت واجب نیست و این غیر از حجیت اجماع، معنای دیگری ندارد. لیکن این استدلال در صورتی صحیح است که در میان امت، فردی معصوم باشد که شریعت را حفظ کند و اگر چنین فردی در میان مردم نباشد، اجماع مردم که ممکن است هر امری باطل باشد، فایده‌ای نخواهد داشت. (طوسی [پی تا]، 3، 237؛ طبرسی 1372، 3، 101)

در واقع آنچه از کلام شیخ طوسی و مرحوم طبرسی به دست می‌آید، این است که در رأس هر اجماعی باید یک فرد معصومی باشد که بتواند اصحاب اجماع را از هر گونه سهو و خطا و گناه برحذر دارد و دیدگاه اصحاب را تأیید کند، در حالی که فخررازی اصحاب اجماع را بدون وجود فرد معصوم در رأس آنان، متصور است که به طور حتم دیدگاهشان نمی‌تواند در همه موارد موافق همدیگر باشد.

محمد جواد مغنیه [از مفسران معاصر شیعه] در تفسیر الکاشف در ردّ سخن فخررازی می‌نویسد:

استدلال شیعه بر عصمت اهل بیت علیهم السلام به این است که عصمت کرامتی الهی است که خداوند آن را به برگزیدگان از بندگان اختصاص داده است و محال است که با کوشش انسان، عصمت قابل حصول باشد و تنها راه معرفت و شناخت عصمت، منحصر در وحی است و عصمت اهل بیت علیهم السلام از طریق نص قرآن و سنت پیامبر (ص) قابل اثبات است. دلیل قرآنی بر عصمت اهل بیت قول خداوند است که می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» [احزاب/33]. دلیل روایی بر عصمت آنان سخن پیامبر (ص) است که می‌فرماید: «من أطاعني فقد أطاع الله، و من عصاني فقد عصي الله، و من أطاع علياً فقد أطاعني، و من عصي علياً فقد عصاني» در حالی که قول فخررازی بدون دلیل و تنها متکی بر تعصب و افزایش تفرقه است. (مغنیه 1424، 2، 359)

علامه طباطبایی در پاسخی مبسوط و عالمانه در رد ادعای فخر رازی می‌گوید:

آیه شریفه دلالت بر عصمت «اولی الامر» دارد لیکن انطباق آن بر افراد هیأت‌های حاکمه (اهل حل و عقد) صرف یک ادعایی بیش نیست و در مقام ثبوت و اثبات، قابل دفاع نیست؛ زیرا اگر مراد از عصمت، عصمت فرد فرد اهل حل و عقد باشد، بطلان آن روشن و کسی هم چنین ادعایی را نکرده است به این علت که، در طول قرن‌ها که بر امت اسلام گذشته است حتی یک روز هم پیش نیامده که جمعیت اهل حل و عقد همه معصوم بر انفاذ امری از امور امت بوده باشند، و چون چنین چیزی سابقه ندارد،

پس محال است که خدای عز و جلّ امت را مأمور به چیزی بکند که مصداق خارجی ندارد. و اگر مراد عصمت اجتماع اهل حل و عقد از آن نظر که اجتماع کرده اند، باشد - یعنی اعتبار قائم به هیأت حاکمه باشد نه به تک تک افراد - آن نیز باطل است؛ زیرا تصور اجتماع مستقل از افراد امری اعتباری و ذهنی است و نمی‌تواند به واقعیتی به نام عصمت متّصف شود؛ چون آنچه در خارج وجود و حقیقت دارد، افرادند و هیأت، امری است اعتباری و امر اعتباری نه معصوم می‌شود و نه گناهکار. و اگر گفته شود عصمتی که از آیه شریفه استفاده می‌شود نه صفت افراد هیأت حاکمه است و نه صفت خود هیأت، بلکه هنگامی که اهل حل و عقد بر حکمی اتفاق نظر داشته باشند، به طور طبیعی حکم آنان ملازم با حق و صواب خواهد بود، مانند خبر دادن گروهی از حادثه - ای که اگر در حد متواتر باشد، به طور طبیعی خبر آنان ملازم با حقیقت است، لیکن این تقریر نیز ناکافی است؛ زیرا در این صورت این ملازم به امت اسلام اختصاصی نخواهد داشت و چه بسا اهل حل و عقد در تاریخ اسلام، بر حکمی اتفاق نظر داشتند و پس از مدتی خطای آن برملا شود.

تقریر دیگری نیز از این مطلب وجود دارد، به این بیان که گفته شود هر چند تک تک افراد اهل حل و عقد معصوم نیستند و هیأت اجتماعی آنان نیز از عصمت برخوردار نیست، لیکن لطف خدا شامل آنان می‌شود و هنگام اتفاق، آنان را از خطا و اشتباه مصون می‌دارد. به عبارت دیگر، خدای تعالی این هیأت را از انحراف حفظ می‌کند و نمی‌گذارد امر به معصیت کنند و رأیی به خطا بدهند، و این عنایتی از خدای تعالی بر این امت است، همان گونه که از رسول خدا (ص) روایت شده که فرموده‌اند: «لا تجتمع أمتی علی الخطأ؛ امت من هرگز بر خطا مجتمع نمی‌شوند» لیکن این تقریر نیز درست نیست، به این علت که حدیث مذکور به فرض صحت صدور و مجعول نبودنش، درباره اجتماع همه امت اسلام بر امری از امور دلالت دارد نه فقط اجتماع اهل حل و عقد از امت؛ زیرا که در این حدیث آمده که امت بر خطا اتفاق نمی‌کند نه اهل حل و عقد، کلمه امت برای خود معنایی دارد، و کلمه (اهل حل و عقد) نیز برای خود معنایی دیگر دارد. افزون این، هیچ دلیلی بر این نیست که مراد رسول خدا (ص) از کلمه «امت» همه امت‌ها نیست و اهل حل و عقد منظور است و نیز در این حدیث آمده که امت بر خطا اجتماع و اتفاق نمی‌کنند حال آنکه، این مفسرین آن را به گونه دیگری معنا کرده‌اند که خطا از اجتماع امت برداشته شده و این معنا غیر آن معنا است.

از نظر علامه آنچه از حدیث «لا تجتمع أمتی علی الخطأ» برمی‌آید، این است که خطای در مسأله‌ای از مسائل آن قدر فراگیر نمی‌شود که همه امت را به سوی خود بکشاند، بلکه دائماً کسانی در بین آنان خواهند بود که پیرو حق و برحق باشند، حال یا همه امت بر حق و پیرو حق می‌شوند، و یا بعضی از آنان، هر چند که آن بعضی یک نفر معصوم باشد، در نتیجه، مضمون روایت نامبرده موافق است با آیات و روایاتی که دلالت دارند بر اینکه دین اسلام و ملت حق، از صفحه زمین برانداخته نمی‌شود، بلکه تا روز قیامت باقی خواهد ماند نظیر این آیه «إِنَّا نَحْنُ الذَّكْرُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» [حجر/9] و نیز «وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ» [فصلت/41] و آیات دیگری از این قبیل. به علاوه مضمون روایت مورد بحث، اختصاصی به امت

محمد (ص) ندارد؛ بلکه روایات صحیحی خلاف آن را می‌رساند و آن، روایاتی است که از طرق مختلف از رسول خدا (ص) نقل شده، که خلاصه‌اش این است که امت به یهود هفتاد و یک فرقه منشعب شد و نصارا به هفتاد و دو فرقه و مسلمانان به هفتاد و سه فرقه منشعب می‌شوند و همه این فرقه‌ها در هلاکتند مگر یکی. در نتیجه، سند روایت مورد بحث اگر درست باشد هیچ بحثی در متن آن نیست، زیرا مطلبی را بیان می‌کند که هیچ ارتباطی با بحث ندارد.

بر مبنای نظر علامه تفسیر اولی الامر به اهل حل و عقد دارای محذوراتی است. اولاً؛ هیچ عاملی در دست نیست که اثبات کند که اهل حل و عقد از مسلمانان در آرای که می‌دهند معصوم باشند. ثانیاً؛ اهل حل و عقد تنها اختصاص به مسلمانان ندارد و هیچ فرقی بین این عده با اهل حل و عقد سایر ملت‌ها نیست. ثالثاً؛ بر طبق گواهی تاریخ، در موارد بسیاری آرای اهل حل و عقد خطا از آب درآمده است و اگر بین اهل حل و عقد مسلمین، با اهل حل و عقد سایر جوامع تفاوتی باشد و اهل حل و عقد مسلمین مصون از خطا و معصوم از غلط و اشتباه باشند، از باب خبر متواتر نیست که عادتاً خطا در آن راه ندارد، بلکه به اعتراف خود معتقدین به این تفسیر، از این باب است که خدای تعالی از خطا بودنش جلوگیری کرده، پس عاملیت در مصونیت اهل حل و عقد، یک عامل معمولی نیست، بلکه از سنخ عوامل خارق‌العاده و از باب معجزه است و معلوم می‌شود کرامتی باهر به این امت اختصاص یافته است، در حالی که واقع، این است که اگر حقیقتاً برای اهل حل و عقد از این امت چنین لطف و کرامتی بود، قرآن کریم و پیامبر (ص) به آن اهتمام ویژه نشان می‌دادند. مگر اینکه گفته شود: این عصمت منتهی به عاملی خارق‌العاده نمی‌شود، بلکه اصولاً تربیت عمومی اسلام بر اساسی دقیق پی‌ریزی شده، که خود به خود نتیجه بر آن مرتب می‌شود، که اهل حل و عقدش دچار غلط و خطا نمی‌شوند. باید گفت که این احتمال نیز باطل است چون با ناموس عمومی منافات دارد و آن این است که ادراک کل اهل حل و عقد چیزی جز ادراک‌های فرد فرد آنان نیست و وقتی فرد فرد اهل حل و عقد ممکن‌الخطا باشند کل ایشان نیز جایزالخطا خواهند بود، علاوه بر این اشکالی دیگر نیز بر آن وارد است و آن اینکه اگر رای اولی‌الامر به این معنا، این چنین پشتوانه‌ای شکست‌ناپذیر دارد، باید هیچ‌گاه تخلفی در تصمیم آنان به چشم نخورد، حال آنکه چه بسیار مجالس مشورتی که بعد از رسول خدا (ص) تشکیل گشت و در آن مجالس اهل حل و عقد از مسلمانان جمع شده و برای امری از امور مشورت کردند و متفقاً نظریه‌ای را تصویب کردند و راه رسیدن به هدف را نیز پیش گرفتند، ولی ثمره‌ای جز گمراه‌تر شدن خود و بدبخت‌تر کردن مسلمانان عاید اسلام نکردند و طولی نکشید که بعد از رحلت آن جناب نظام الهی و عادلانه اسلام را به نظامی امپراطوری و دیکتاتوری مبدل کردند. افزون بر این، در مقام اثبات نیز باید از این واقعیت چشم پوشید که اتفاق نظر اهل حل و عقد در مورد مسائل اجتماعی و اجرایی در این امت (مانند سایر امت‌ها) امکان‌پذیر نیست و به ندرت می‌توان از نمونه عینی آن نشانی به دست داد. (ر.ک: طباطبایی 1374، 4، 634-625؛ با تصرف اندک)

بنابراین تفسیر اولی الامر به اهل حل و عقد به چند دلیل قابل نقد است؛

اولاً: هیچ دلیلی بر معصوم بودن مجموع امت، منتهای وجود معصوم (ع) در دست نیست و از مجموع نامعصوم‌ها یک معصوم تشکیل نمی‌شود.

ثانیاً: اتفاق نظر در مسائل اجتماعی، در موارد بسیار کمی روی می‌دهد، لذا یک بلاتکلیفی و نابسامانی در غالب شؤون مسلمین به طور دائم وجود خواهد داشت و اگر آنها نظریه اکثریت را بخواهند بپذیرند، این اشکال پیش می‌آید که اکثریت هیچ‌گاه معصوم نیست، و بنابراین اطاعت از آن به طور مطلق لازم نمی‌باشد.

ثالثاً: یکی از شروطی که طرفداران این تفسیر (طرفداران اهل حل و عقد) ذکر کرده‌اند این است که حکم آنان (اهل حل و عقد) برخلاف کتاب و سنت نباشد، باید دید تشخیص این موضوع که حکم مخالف سنت است یا نه، با چه اشخاصی است، لابد با مجتهدان و علمای آگاه از کتاب و سنت است و نتیجه این سخن آن خواهد بود که اطاعت از اولی الامر بدون اجازه مجتهدان و علماء جایز نباشد، بلکه اطاعت آنها بالاتر از اطاعت اولی الامر باشد و این با ظاهر آیه شریفه سازگار نیست. به عبارت دیگر، درست است که آنها علماء و دانشمندان را نیز جزء اولی الامر گرفته‌اند، ولی در حقیقت مطابق این تفسیر علماء و مجتهدان به عنوان ناظر و مرجع عالی‌تر از سایر نمایندگان طبقات شناخته شده‌اند نه مرجعی در ردیف آنها، زیرا علماء و دانشمندان باید بر کار دیگران از نظر موافقت با کتاب و سنت نظارت داشته باشند و به این ترتیب، مرجع عالی آنها خواهند بود و این با تفسیر فوق سازگار نیست.

رابعاً: فخررازی به عنوان مبدع این نظریه، باید پاسخگوی این سؤال باشد که آیا درجه فقیه و عالم دین به اندازه‌ای است که بتواند هم ردیف و هم رتبه با مرتبه خدای متعال و پیامبر گرامی (ص) باشد؟ به بیان دیگر آیا آیه شریفه، حکایت و دلالت بر هم رتبه بودن جایگاه پیامبر گرامی (ص) و فقیه و عالم دینی دارد؟ آیا اثبات امر عصمت باید به دست خدا یا پیامبر گرامی (ص) باشد یا امر عصمت چیزی است که افرادی چون فخررازی بتواند آن را در افراد مختلف اثبات کند؟

شبهه دوم: لزوم معرفت اولی الامر و تکلیف مالایطاق

این اشکال بدین صورت از سوی فخررازی مطرح شده که می‌گوید:

اطاعت اولی الامر در این آیه منوط و مشروط بر این است که مردم آنان را بشناسند و توان دسترسی و بهره بردن از آنان را داشته باشند. حال آنکه، ما به ضرورت عقلی می‌دانیم که در زمان ما شناخت فرد معصوم و دسترسی و استفاده از وی و عملش امکان‌پذیر نیست. پس اگر اطاعت از آنان قبل از شناختشان بر ما واجب باشد تکلیف مردم به اطاعت از آنان، تکلیف مالایطاق می‌باشد و وقتی مشروط به این شرط (لزوم شناخت) شد، آیه شریفه آن شرط را دفع می‌کند؛ زیرا آیه مطلق است، چون خداوند متعال امر به اطاعت از رسول و اولی الامر در لفظ واحد کرده و لفظ واحد جایز نیست هم زمان، مطلق و مشروط باشد. (فخر رازی 1420، 10، 114)

پاسخ به شبهه

عموم مفسران شیعه، بر این امر اتفاق دارند که هر یک از اشخاص اولی الامر را باید به وسیله پیامبر اکرم (ص) شناخت و از نظر و رأی آنها پیروی کرد حال آنکه، مفسران اهل سنت توجهی به این امر نکرده‌اند. افزون بر این، این اشکال به خود مفسران اهل سنت نیز وارد است؛ زیرا که عنوان رسول نیز به مانند «اولی الامر» مطلق و قابل انطباق بر افراد است و اطاعت شخص وی در صورت معرفت او است، پس چگونه اطاعت رسول را مطلق و اطاعت اولی الامر را مشروط به شرط معرفت و دسترسی بدانها می‌دانند؟ حال آنکه به اتفاق همگان، دسترسی به اولی الامر سهل الوصول‌تر از رسول است زیرا از لحاظ زمانی پیامبر (ص) پیش از اولی الامر زیسته و اکنون دسترسی و بهره بردن از ایشان امکان‌پذیر نیست. بنابراین مفسران شیعه، پیروی از اولی الامر را منوط به معرفی آنان در روایات نبوی دانسته‌اند و انتفاع و بهره بردن از آنان را به الگوبرداری از سیره و زندگیشان می‌دانند نه به ملاقات و دیدار آنها.

چنانچه ابوالفتوح رازی در روض الجنان می‌نویسد:

اگر خدای تعالی ما را به اطاعت از رسول تکلیف کند و شخص او را بر ما تعیین نکند و علم معجز و دلالتی بر شناختش نداشته باشیم، این تکلیف قبیح است و از باب تکلیف مالایطاق خواهد بود، همچنین در حق اولی الامر اگر نصّی نباشد بر اعیان ایشان و اینکه آنها شناخته شوند یا دلالتی که علم معجز باشد یا جاری مجرای آن، تا از این راه «اولی الامر» شناخته گردد، پس در این صورت، دستور به اطاعت از «اولی الامر» تکلیف مالایطاق باشد، چون قبح این از نظر عقل مقرر است، ناگزیر گوییم چنان که رسول معین است از طرف خدای به نصّ بر او و اظهار اعلام معجزات بر دست او، «اولی الامر» نیز باید چنین باشند؛ یعنی نصّی بر تعیین آنان باشد. (ابوالفتوح رازی 1408، 5، 409)

به اعتقاد عالمان و مفسران شیعه، دلیل و نصّ بر تعیین مصداق «اولی الامر» نیز، روایات نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین علیهم السّلام است که در موقعیت‌های گوناگون، اولی الامر را تنها و تنها امامان معصوم علیهم السّلام معرفی کرده‌اند. (فرات کوفی 1410، 110-108، قمی 1367، 1، 141؛ عروسی حویزی 1415، 1، 508-191؛ بحرانی 1416، 2، 115-103 و...)، این روایات نه تنها در منابع و مصادر شیعه، بلکه در برخی منابع اهل سنت نیز ذکر شده‌اند. (حسکانی 1411، 1، 196-189؛ حمویی 1415، 1، 313 و...)

از جمله حاکم حسکانی [از مفسرین اهل سنت در قرن پنجم] در شواهد التنزیل، چندین روایت را در این زمینه ذکر کرده که همه آنها بر این امر دلالت دارند که ائمه معصومین علیهم السّلام، تنها مصداق «اولی الامر» در این آیه محسوب می‌شوند. (حسکانی 1411، 1، 196-189)

علامه طباطبایی در استدلالی عالمانه در نقد شبهه مذکور می‌گوید:

اولاً: شرط معرفت از قبیل سایر شروط نیست، بلکه شرط عمومی است و تا حاصل نشود، اساساً تکلیفی در کار نخواهد بود؛ زیرا لزوم معرفت مقدمه عقلی برای عمل به این امر است نه آنکه آیه مقید به این شرط باشد، از این رو، اگر این قید را همواره

مدنظر آوریم، تکلیف مطلق هرگز پدید نمی‌آید، و در این صورت نمی‌توان به اطلاق آیه تمسک کرد و گفت آیه درباره اطاعت از اولی‌الامر مشروط به شرط معرفت نیست. چون معرفت مربوط به تحقق بلوغ تکلیف است نه مربوط به خود تکلیف و یا مکلف به آن. به بیان ساده‌تر، تا تکلیف به مکلف نرسد، و به آن و به موضوع و متعلق آن معرفت پیدا نکند، تکلیف منجر نمی‌شود (هر چند که خود تکلیف و مکلف به آن هیچ شرطی نداشته باشد)، و اگر معرفت مثل سایر شرایط قید تکلیف یا مکلف به آن بود، نظیر استطاعت در حج که قید مکلف است و وجود آب برای وضو که قید تکلیف است می‌بود، دیگر واجبات به دو قسم مطلق و مشروط تقسیم نمی‌شد و اصلاً تکلیف مطلق وجود نمی‌داشت، چون تکلیف هر قدر هم که بی قید و شرط باشد، بالاخره مشروط به شرایط عامه یعنی علم و قدرت و امثال آن هست، پس باید بگوییم تمامی تکالیف مقیدند.

ثانیا: این اشکال به خود اشکال‌کننده [فخررازی و دیگران] نیز وارد است؛ زیرا اگر مراد از اطاعت از اولی‌الامر، اطاعت از اهل حل و عقد باشد، اطاعت از آنان نیز مشروط به شرط معرفت است. در حالی که آیه اطلاق دارد و در آن شرطی نیامده است، پس دیگر جا ندارد این اشکال را تنها بر دیدگاه شیعه وارد کنند؛ زیرا این اشکال بر تمام تفاسیر در تعیین مصداق اولی‌الامر وارد است.

ثالثا: اگر مراد از این اشکال این باشد که ما امام معصوم را که اطاعتش واجب است، نمی‌شناسیم به خاطر آنکه خدا و پیامبر به طور صریح آنها را معرفی نکرده اند، این اشکال ادعایی بدون دلیل است؛ زیرا در آیات متعدد قرآن مانند «آیه ولایت»، «آیه تطهیر» و ... آنان معرفی شده‌اند و در احادیث نیز مانند حدیث سفینه که در آن رسول خدا (ص) فرمود: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق» و حدیث ثقلین که رسول خدا (ص) در آن فرموده: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی، اهل بیتی، ما ین تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی أبدا ...» و حدیث غدیر و نیز احادیثی که درباره اولی‌الامر از طریق شیعه و سنی نقل شده، همه اولی‌الامر را معرفی کرده و راه عذر را بسته‌اند. (طباطبایی 1374، 4، 638-637)

بنابراین، با این تفسیر روشن از اولی‌الامر در کلام معصومان در آثار شیعی و برخی مدارک اهل سنت، هر کس آنان را نشناسد به مرگ جاهلی مرده است. چنانچه در روایات از پیامبر (ص) و دیگر معصومان آمده است: «هر کس بمیرد و امام خود را نشناسد به مرگ جاهلی مرده است». (صدوق، 394، 45؛ عیاشی، 1، 404)، از این رو باید گفت: این اشکال بی پایه بوده و کسی به غیر معصومان لیاقت این را ندارند که هم ردیف پیامبر (ص) و خدا معرفی شوند.

شبهه سوم: عدم تطبیق جمع (اولی‌الامر) بر یک فرد

این اشکال بدین صورت وارد شده که می‌گویند: در باور شیعه در هر عصری یک امام معصوم که صاحب ولایت و حاکمیت دینی و سیاسی جامعه باشد، بیشتر نیست، حال آنکه در آیه شریفه «اولی‌الامر» به شکل جمع آمده است و اگر یک فرد از آن مقصود

باشد، خلاف ظاهر آیه و قانون ادبیات عرب است. (فخر رازی 1420، 10، 114؛ ابوحیان اندلسی 1420، 3، 687 و...)

فخر رازی که در نقادی شهره و معروف است در توجیه این عقیده می‌نویسد:

همانا خدای متعال به اطاعت از «اولی الامر» فرمان داده است و «اولی الامر» لفظ جمع است و لکن نزد عالمان، مراد از آن در این زمان جز یک امام نمی‌باشد. در نتیجه، حمل لفظ جمع بر یک فرد خلاف ظاهر آیه کریمه (و قانون ادبیات عرب) است. (فخر رازی 1420، 10، 114)

پاسخ به شبهه

مفسرین شیعه در پاسخ به این اشکال گفته اند: اولی الامر، همان دوازده امام معصوم است که اطاعتشان به حکم خداوند واجب است، و اطلاق جمع بر آنها نه به اعتبار آن است که در یک زمان همه آنها وجود دارند، بلکه به این اعتبار است که هیچ زمانی از این دوازده نفر خالی نیست و به تعبیر دیگر، اطلاق جمع بر آنها به لحاظ وجود طولی آنهاست نه عرضی. و این اطلاق نیز حقیقی است نه مجازی، و در قرآن نیز زیاد به کار رفته است. (شیخ مفید 1424، 155؛ طوسی [بی تا]، 3، 236؛ طبرسی 1372، 3، 101؛ این شهر آشوب 1410، 2، 48؛ جرجانی 1377، 2، 233؛ کاظمی 1365، 4، 241 و...)

در باور شیعه، لفظ «اولی الامر» مقید به زمان خاصی نیست تا گفته شود این واژه بر یک فرد قابل انطباق نیست. از این رو، کسی نمی‌تواند اثبات کند لفظ «اولی الامر» منحصر به زمان خاصی شده است، بلکه این آیه وظیفه مسلمانان را در تمام اعصار و قرون روشن ساخته است.

علامه طباطبایی در بیانی عالمانه و مستدل از آیات قرآن در نقد این اشکال می‌گوید:

استعمال جمع در مفرد چیز نوظهوری نیست، هم در لغت شایع است و هم در قرآن کریم از آن زیاد است به طور مثال در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَّ وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ ... تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ» [ممتحنه/ آیه 1] با اینکه ضمیر جمع است، لیکن دلیل معتبر و صحیح در دست است که مراد این آیه یک نفر بیشتر نیست و آن حاطب بن ابی بلتعنه است که با قریش و دشمنان اسلام مکاتبه سری داشت. و نیز در آیه «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنَّا الْأَظْلَّ ...» [منافقون/ آیه 8] که بر طبق روایات صحیح، قایل به این سخن یک نفر بیشتر نیست و او عبدالله بن ابی سلول رئیس منافقین است یا مانند آیات «فَلَا تُطِيعِ الْمُكَذِّبِينَ» [قلم/ 8]، «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ» [بقره/ 238]، و «وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» [حجر/ 88] و از این قبیل موارد مختلفه‌ای که یا در اثبات یا در نفی، یا در اختیار و یا در انشاء، کلمه جمع در مفرد استعمال شده است، آنچه از حمل جمع بر فرد، خلاف ظاهر است این است که لفظ جمع را اطلاق کنند و یکی از احاد آن را اراده نمایند. مثلاً پدری به فرزندش بگوید (علماء را احترام کن) و منظورش از علماء فقط یک عالم باشد، به طوری که اگر فرزند، عالمی دیگر را احترام نماید اعتراض کند که من کی به تو گفتم این آقا را احترام کنی، منظورم از علماء فقط و فقط فلان عالم

است، نه اینکه حکم را طوری روی جمع ببرد که یک حکمش به عدد موضوعاتی که دارد منحل به احکامی متعدد شود، مثل اینکه همان پدر به فرزندش بگوید: (علمای شهر را احترام کن)، که معنایش چنین می‌شود (این عالم را احترام کن)، (این را نیز احترام نما) و همچنین به طوری که اگر فرضاً در آن شهر هزار دانشمند باشد و پدر خواسته باشد هزار بار گفتار خود را تکرار کند به جای آن یک بار به طور کلی می‌گوید: (علمای شهر را احترام کن)، این طور سخن گفتن نه تنها خلاف ظاهر نیست، بلکه مطابق ظاهر است. در مورد اولی الامر نیز قضیه این چنین است. (طباطبایی 4، 1374، 624-625)

مستفاد از کلام علامه این است که بین اینکه لفظ جمع را اطلاق کنند و واحد را اراده کنند (لفظ جمع را در واحد استعمال کنند) و اینکه قانونی کلی و عمومی بگذارند و از آن به طور عموم خبر دهند در صورتی که مشمول آن قانون، جز یک نفر کسی نباشد و جز بر یک نفر منطبق نشود، فرق است. در جایی که لفظ جمع در معنای مفرد به کار رود، استعمال لفظ جمع مجازی است (زیرا استعمال لفظ جمع در مفهوم واحد است) ولی در جایی که لفظ جمع بر یک مصداق تطبیق شود، این استعمال مجازی نخواهد بود؛ به عبارت دیگر، میان مصداق خارجی مفهوم لفظ با معنای آن تفاوت است و حقیقت و مجاز در محور استعمال لفظ در مفهوم و معناست نه در تطبیق با مصداق خارج. از این رو، استعمال اولی الامر در اینجا در معنای واحد نیست بلکه از نوع دوم که بر یک نفر انطباق شده، است.

شبهه چهارم: تفسیر اولی الامر به امام معصوم، ناسازگار با سیاق

آیه

فخر رازی و تنی چند از مفسران اهل سنت در توجیه این شبهه گفته اند، که خدای متعال در همین آیه مورد بحث می‌فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...». اگر مراد از «اولی الامر» امام معصوم بود باید می‌فرمود: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى الْإِمَامِ...» و اما نیاوردن و تکرار نشدن این لفظ نشان از آن دارد که مقصود از «اولی الامر» در آیه کریمه امام معصوم نبوده است. (فخر رازی 1420، 10، 114؛ جصاص 1405، 3، 178؛ ابوحیان اندلسی 1420، 3، 687؛ قرطبی 5، 1364، 261)

پاسخ به شبهه

در دیدگاه عالمان و مفکران شیعی عدم ذکر لفظ امام در آیه مذکور به چند دلیل بوده است:

اولاً: از نظر شیعه، مرجع حل نزاع بعد از وفات پیامبر اکرم (ص) امامان معصوم علیهم السلام می‌باشد و اگر نامی از آنها در آیه نیاورده است، به این خاطر است که آنان در هر چیزی که حکم کنند آن حکم از خودشان نیست، بلکه از کتاب الله و یا علم و دانشی است که از پیامبر (ص) به آنها رسیده است. (طوسی [بی تا]، 3، 237؛

طبرسی 1377، 1، 615؛ ابوالفتوح رازی 1408، 5، 414؛ جرجانی 1377، 2، 236 و...

ثالثاً: این ایراد مخصوص تفسیر دانشمندان شیعه نیست بلکه به سایر تفسیرها در تعیین مصداق اولی الامر نیز وارد است. (مکارم شیرازی 1374، 3، 441)

ثانیاً: این تعبیر بدان جهت است که حق تشریع تنها برای خدا و رسول است نه اولی الامر، زیرا در موارد نزاع در شریعت اسلامی باید به این دو مراجعه نمود. (طوسی اَبی تا، 3، 337؛ طبرسی 1372، 3، 101؛ ابوالفتوح رازی 1408، 5، 414)، همچنان که برخی گفته‌اند، که منظور از اختلاف و تنازع در جمله «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ...» اختلاف و تنازع در احکام است نه در مسائل مربوط به جزئیات حکومت و رهبری مسلمین، زیرا در این مسائل مسلماً باید از اولی الامر اطاعت کرد (چنانچه در جمله اول آیه تصریح شده) بنابراین منظور از آن، اختلاف در احکام و قوانین کلی اسلام است که تشریع آن با خدا و پیامبر (ص) است؛ به این علت که امام فقط مجری احکام است، نه قانونی وضع می‌کند و نه فسخ می‌کند، بلکه همواره در مسیر اجرای احکام خدا و سنت پیامبر (ص) است. (موسوی سبزواری 1409، 8، 310، طیب 1378، 4، 117)

علامه طباطبایی در پاسخی موجز و قاطعانه در رد این شبهه می‌گوید:

اولی الامر (که همان امامان معصوم اند) کسانی هستند که بهره‌ای از وحی ندارند و کار آنان تنها صادر نمودن آرای است که به نظرشان صحیح می‌رسد، و اطاعت از آنان در آن آراء و اقوالشان بر مردم واجب است، همان طور که اطاعت رسول در آراء و اقوالش بر مردم واجب بود، از این رو، اولی الامر حق قانونگذاری و نقض و فسخ احکام الهی را همانند خدا و رسول بر عهده ندارند و گرنه باید می‌فرمود: در هر عصری موارد نزاع را به اولی الامر آن عصر ارجاع دهید و دیگر معنا نداشت بفرماید: موارد نزاع را به کتاب و سنت ارجاع دهید یا به خدا و رسول ارجاع دهید، در حالی که آیه شریفه «مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا» هیچ مرد مومن و زن مومنه‌ای را نمی‌رسد که وقتی خدا و رسول او، امری را مورد حکم قرار دهند، باز هم آنان خود را در آن مختار بدانند و کسی که خدا و رسولش را نافرمانی کند به ضلالتی آشکار گمراه شده است». [احزاب/36] حکم می‌کند به این که غیر از خدا و رسول او هیچ کس حق جعل حکم ندارد. و به حکم این آیه شریفه تشریع عبارت است از قضای خدا، و اما قضای رسول، یا همان قضای الله است و یا اعم از آن است، اما آنچه اولی الامر وظیفه دارند این است که رای خود را در مواردی که ولایتشان در آن نافذ است ارائه دهند و یا در قضایا و موضوعات عمومی و کلی حکم خدا و رسول را کشف کنند. در نتیجه، از آنجا که اولی الامر اختیاری در تشریع شرایع و یا نسخ آن ندارد، و تنها امتیازی که با سایرین دارند این است که حکم خدا و رسول یعنی کتاب و سنت به آنان سپرده شده، لذا خدای متعال در آیه مورد بحث که سخن در رد حکم دارد، نام آنان را نبرد، تنها فرمود: «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...». (طباطبایی 1374، 4، 638-639)

در مقام تحکیم دیدگاه علامه باید گفت: این اشکال به طور عام به تمام کسانی است که اولی الامر را تنها به مرجع دینی و عالمان دین شناس منحصر نمی‌کنند و آن را به

مرجعیت سیاسی نیز تعمیم می دهند. زیرا در باور شیعه اولی الامر (امامان معصوم) شعون گوناگونی دارند؛ از یک سو مرجعیت دینی جامعه اند و در این بعد، تفسیر دین و شریعت بر عهده آنان است و آنان مترجم و سخنگوی دین اند، در این صورت، هر آنچه در تفسیر آموزه های دین می گویند و در حل نزاع ها حکم می کنند، چیزی جز تبیین احکام تشریعی نیست و اطاعتشان در این مورد همان اطاعت از خدا و رسول او است. از سوی دیگر، آنان جنبه مرجعیت سیاسی و حاکمیت جامعه را بر عهده دارند؛ از این بعد هر چند تصمیم گیری ها و شکل حل نزاع ها بر اساس شرایط زمان تغییر می یابد، لیکن چون در این جنبه نیز هرگز رأی آنان از خطوط کلی دین که در کتاب خدا و سنت رسول او ترسیم شده، بیرون نیست و به تعبیر دیگر، داوری آنان در رفع نزاع ها مبتنی بر کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم است، از این نظر، اطاعت آنان همان اطاعت خدا و رسول او است، لذا در هر دو صورت ارجاع به کتاب خدا و سنت او خواهد بود و آیه نیز رد نزاع ها را به خدا و رسولش داده است، شاهد بر این مطلب، تحلیل امام علی (ع) از مسئله حکمیت است که امام در موضع حاکمیت سیاسی جامعه، طبق کتاب خدا به حکمیت گردن نهاد و آن را ردّ نزاع به خدای سبحان دانست. (نهج البلاغه، خطبه 125) بنابراین در اندیشه شیعی، مرجعیت دینی اولی الامر از حاکمیت سیاسی آنان جدا نیست و چون آنان از ناحیه خود هیچ گونه حق قانون گذاری و تشریع در دین ندارند و هرچه می گویند و تصمیم می گیرند، همه در دایره دین و بر مبنای احکامی است که از ناحیه خدا و رسول او تشریع شده، از این رو خداوند سبحان نامی از آنان در ردّ نزاع ها به میان نیاورده است.

شبهه پنجم: عدم دسترسی به امام معصوم

تقریر این اشکال بدین صورت است که فخر رازی می گوید: ما در عصری زندگی می کنیم که دسترسی به امام معصوم و دریافت علم دین از او نداریم، پس اطاعتی را که براساس آیه شریفه از «اولی الامر» بر ما مردم از ناحیه خدای متعال واجب گشته، به دلیل دسترسی نداشتن به شخص امام امکان پذیر نیست، و همین خود دلیل است بر این که آن کسی که خدا اطاعتش را بر امت واجب کرده امام معصوم نیست، چون امت به چنین امامی دسترسی ندارد. از این رو «اولی الامر» باید کسانی باشند که مردم بتوانند به راحتی و آسانی امکان دسترسی به آنان را داشته باشند و مشکلات امور دینی و دنیوی خود را از طریق آنها حل نمایند. (فخر رازی 1420، 10، 114)

پاسخ به شبهه

نااستواری این شبهه در نگاه عالمان شیعه به قدری واضح است که کمتر کسی از آنان درصدد پاسخگویی به آن بر آمده است؛ زیرا در اندیشه شیعه دسترسی به یازده امام در زمانشان میسر بوده و دسترسی به امام آخر [مهدی (عج)] نیز در زمان حضورش ممکن بوده و در عصر غیبت امام، گرچه از برکات حضور او محروم هستیم، ولی مجموعه دستورات و احکامی که از ناحیه آن بزرگواران رسیده، موجود است و با اطاعت آنها در حقیقت به دستورات امام زمان خود عمل کرده ایم. علامه طباطبایی در پاسخی موجز در ردّ این ادعا می گوید:

اگر امروز امت اسلام دسترسی به امام معصوم ندارد تقصیر خودشان است، زیرا این امت اسلام بود که به سوءاختیارش و با اعمال زشتی که کرد و امروز هم دارد می‌کند، خود را بی‌بهره کرد، این محرومیتش مستند به خدا و رسولش نیست، پس تکلیف پیروی و اطاعت از معصوم برداشته نشده، این رفتار امت اسلام مثل این می‌ماند که امتی پیامبر خود را به دست خود بکشد، آن گاه به درگاه خداوند عذر بخواهد، که به دستور تو و پیامبرت عمل نکردم برای این بود که نمی‌توانستم پیغمبرت را اطاعت کنم چون در بین ما نبود. افزون بر این، عین این اشکال به خود اشکال‌کننده (فخررازی) نیز برمی‌گردد، به این بیان که ما امروز نمی‌توانیم امت واحده‌ای را در تحت لوای اسلام تشکیل دهیم، تا آنچه اهل حل و عقد (مصدق اولی الامر در نگاه فخررازی) تصمیم می‌گیرند در بین خود اجرا کنیم. (طباطبایی 1374، 4، 638)

بنابراین عاملان اصلی عدم دسترسی به امام معصوم، خود مردم هستند و دسترسی نداشتن به امام معصوم دلیل بر این نمی‌شود که مصداق اولی الامر کسی غیر از ائمه باشند؛ زیرا کسی به غیر آنان نمی‌تواند حافظ شریعت دین باشد و از مقام عصمت برخوردار باشد. افزون بر این، در حدیثی که جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم در مورد تعیین مصداق اولی الامر بیان کرده، چنین آمده که جابر از پیامبر (ص) پرسیده یا رسول الله! شیعه او [مهدی (عج)] را در غیبتش به او انتفاع باشد؟ حضرت پاسخ داده: بلی، چنان که انتفاع باشد مردمان را به آفتاب و اگر چه ابری در پیش او آید. (فرا ت کوفی 1410، 1، 109؛ بحرانی 1416، 1، 109؛ عروسی حویزی 1415، 1، 449 و...)

به هر روی، این نص واضح از پیامبر (ص) است که مضمونش بیانگر این است که مردمان را به هنگام عدم دسترسی به امام معصوم نیز خیری است، پس چگونه فخررازی می‌گوید: مردم چون دسترسی به امامی ندارند نمی‌توانند مسائل خود را حل کنند. واقع این است که اگر مردم بر طبق دستورات آن حضرات عمل کنند نیازی به حضور مستقیمشان نیست، همانگونه که مردم به پیامبر اکرم (ص) نیز دسترسی ندارند، ولی بر طبق سنت و سیره ایشان عمل می‌کنند، لذا طرح این شبهه اساساً اشتباه و بی‌مبنا است.

نتیجه گیری

یک: از محورهای ترسیم‌گر خط ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام در قرآن آیه معروف به «اولی الامر» یا «اطاعت» است. محور اصلی بحث در این آیه پیرامون فرمان خداوند به اطاعت از «اولی الامر» است که اختلاف فریقین در تعیین مصداق آن است.

دو: از نظر عموم مفسران شیعه جای هیچ تردید و انکار نیست که مراد از «اولی الامر» در آیه 59/ سوره نساء اهل بیت پیامبر (ص) می‌باشند. آنان از دو رویکرد برای اثبات این امر بهره جسته‌اند: یکی تحلیل درون متنی از آیه که بر طبق آن همسانی اطاعت از «اولی الامر» و اطاعت از رسول خدا هر دو با یک تعبیر «أطیعوا» به طور مطلق و بدون قید دلیل بر عصمت آنان دارد و این امر تنها برای ائمه اهل بیت علیهم

السلام امکان‌پذیر است، و دیگری تحلیل برون متنی و استناد به روایات کثیری است که در منابع و مصادر فریقین، مصداق «اولی الامر» را امامان معصوم معرفی کرده است.

سه: عموم مفسران اهل سنت (به جز فخر رازی و متابعانش) اطاعت از «اولی الامر» در این آیه را مشروط به شرط اطاعت از خدا و عدم معصیت او می‌دانند، از این رو بر خلاف دیدگاه شیعه، «اولی الامر» را بر افرادی خاص از معصومان تطبیق نمی‌دهند. انگاره‌های مفسران اهل سنت در تفسیر و تبیین مصداق لفظ «اولی الامر» مختلف و متعدد بوده و به چهار گروه عمده حاکمان بر حق - فقیهان و عالمان دینی - اصحاب اجماع و اهل حل و عقد - صاحبان ولایت شرعیه از جمله سلاطین، قاضیان، حاکمان جز و... تقسیم می‌شود.

چهار: روایات اهل سنت درباره مصداق «اولی الامر» نیز به شش گروه عمده، افراد خاص (که نخستین آنان علی (ع) است) - فرماندهان منصوب از ناحیه پیامبر (ص) - عالمان و فقیهان دین شناس - اصحاب پیامبر (ص) - دو خلیفه اول (ابوبکر و عمر) یا خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام) - امانتداران مورد خطاب در آیه قبل از آیه اولی الامر تقسیم می‌شوند. این روایات جز روایات دسته اول آنزول آیه در مورد حضرت علی (ع) که با دیدگاه شیعه مطابقت دارد در نظرگاه عالمان شیعه مردود می‌باشند؛ زیرا هیچ حدیثی از پیامبر (ص) در تأیید آنها یافت نمی‌شود، افزون بر این، مصادیق مذکور به دلیل فاقد عصمت بودن نمی‌توانند شایستگی هم ردیف شدن با رسول اکرم (ص) و خدا را در اطاعت مطلق داشته باشند.

پنج: عده‌ای از مفسرین اهل سنت با این پیش فرض که قبول یا پذیرش تفسیر شیعه از آیه «اولی الامر» یکسان با پذیرش امامت و ولایت علی (ع) و ائمه اطهار علیهم السلام است، خواسته یا ناخواسته شبهاتی را بر دیدگاه شیعه در تفسیر این آیه وارد ساخته‌اند که بارزترین این شبهات، مناقشات فخر رازی در تفسیر کبیر یا مفاتیح الغیب است که به مانند شیعه بر اطلاق اطاعت از «اولی الامر» تأکید می‌ورزد و آن را نشانه عصمت آنان می‌داند، اما مصداق آن را با دلایل ناستوار به اهل حل و عقد (نخبگان) تطبیق می‌دهد.

اهم مناقشات فخر رازی بر دیدگاه شیعه پیرامون آیه اولی الامر را می‌توان در موارد ذیل اشاره کرد:

- اولی الامر در معنای اهل حل و عقد مصون از خطا
- لزوم معرفت اولی الامر و تکلیف ما لایطاق
- عدم تطبیق جمع (اولی الامر) بر یک فرد
- تفسیر اولی الامر به امام معصوم، ناسازگار با سیاق آیه
- عدم دسترسی به امام معصوم

شش: هر چند مفسرین شیعه در آثار خود کم و بیش به شبهات و مناقشات وارده پیرامون دیدگاه شیعه از آیه «اولی الامر» پاسخگو بوده و درصدد ابطال تردیدها برآمده‌اند، اما باید گفت پاسخ‌های علامه طباطبایی در تفسیر گرانسنگ المیزان به مناقشات وارده به دلیل جامعیت و اتقان مباحث، دارای نمود و برجستگی ویژه‌ای بوده و دیدگاه وی را در مقایسه با دیدگاه سایر مفسران شیعی در قالب یک نوآوری مطرح ساخته

است. بسط آراء مجمل و دیدگاه‌های سربسته، تحلیل جامع واژگان و عبارات آیات و اثبات ولایت ائمه از فحوای آنها، رعایت انصاف و عدالت در برخورد با مناقشات و استناد فراوان به آیات قرآن و روایات معصومین برای تنزیه دیدگاه شیعه از اتهامات وارده، از ویژگی‌های برجسته پاسخ‌های علامه به مناقشات فخر رازی پیرامون آیه اولی الامر است. از نظر علامه در آیه شریفه مورد بحث اطاعت از اولی الامر مانند اطاعت از خدای متعال و پیامبر گرامی بدون قید و شرط و به شکل مطلق بر مردم واجب شمرده شده است و این حکایت از عصمت اولی الامر دارد. اینان کسانی هستند که (اولی الدین) می‌باشند. پس آن افرادی که حقیقتاً متدین به دین اسلام نباشد مشمول این آیه شریفه نخواهند بود و پیروی از آنان برخلاف دستور خدا می‌باشد. همانطور که خدا و رسول او، معصوم و خالی از هرگونه عیب و نقص و خطا می‌باشند و هیچ گونه خلافتی در دین و کلامشان نیست، همانطور هم به حکم عقل باید اولی الامر معصوم و خالی از هرگونه عیب و نقص و خطا و خلاف باشند و الا لازمه اینکه خدا بشر را مأمور به اطاعت اولی الامر نموده این است که آنان را به پیروی از شخص غیر معصوم و معیوب و خلاف کار اغراء کرده باشد. بنابراین راهی نیست جز اینکه بگوییم افرادی مشمول کلمه (اولی الامر) می‌شوند که اولاً معصوم باشند و ثانیاً مسلک و نظر اصول دین و مذهب آنان اختلافی نداشته باشد، و یک چنین افرادی فقط علی بن ابی طالب و یازده فرزند آن بزرگوار هستند زیرا اولاً معصوم و ثانیاً کوچکترین اختلافی در دین نداشتند، دلیل بر معصوم بودن آنان شهادت دادن خدای سبحان است که درباره ایشان می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» [احزاب/33].

منابع

* قرآن کریم

- 1- آلوسی، شهاب الدین محمود، (1415 ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، [بی جا]، دارالکتب العلمیه، الطبعة الأولى.
- 2- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، (1419 ق)، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: اسعد محمد طیب و مصطفی الباز، عربستان سعودی، مکتبه نزار، الطبعة الثانية.
- 3- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، (1422 ق)، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دارالکتب العربی.
- 4- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، (1410 ق)، متشابه القرآن و مختلفه، تحقیق: علامه شهرستانی، قم، انتشارات بیدار، چاپ اول.
- 5- ابن عاشور، محمد بن طاهر، [بی تا]، التحریر و التنویر، [بی جا]، [بی نا].
- 6- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غائب، (1422 ق)، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- 7- ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، (1419 ق)، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، الطبعة الأولى.
- 8- ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف، (1420 ق)، البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق: صدقی محمد جمیل، بیروت، دارالفکر.
- 9- ابوالفتح رازی، حسین بن علی، (1408 ق)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق: دکتر محمد جعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
- 10- اسفراینی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر، (1375 ش)، تاج التراجم فی تفسیر القرآن الأعاجم، تحقیق: نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی، قم، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- 11- بحرانی، سید هاشم، (1416 ق)، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسه البعثة، قم، تهران، ناشر: بنیاد بعثت، الطبعة الأولى.
- 12- بغوی، حسین بن مسعود، (1420 ق)، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، تحقیق: عبدالرزاق المهدی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الأولى.
- 13- بیضاوی، عبدالله بن عمر، (1418 ق)، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، تحقیق: محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- 14- ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، (1418 ق)، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، تحقیق: شیخ محمد علی معوض و شیخ عادل احمد عبدالموجود، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الأولى.

- 15- ثلعبی، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، (1422 ق)، **الكشف و البیان عن تفسیر القرآن**، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الأولى.
- 16- جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن، (1377 ش)، **جلاء الأذهان و جلاء الأحزان**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- 17- جصاص، احمد بن علی، (1405 ق)، **احکام القرآن**، تحقیق: محمد صادق قمحوی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- 18- حسکانی، عبیدالله بن احمد، (1411 ق)، **شواهد التنزیل لقواعد التفضیل**، تحقیق: محمد باقر محمودی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- 19- حموی جونی، ابراهیم، (1415 ق)، **فرائد السمطین**، تحقیق: محمد باقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الإسلامية.
- 20- رازی، فخرالدین، (1420 ق)، **مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)**، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة.
- 21- رشید رضا، محمد، [بی تا]، **المنار فی تفسیر القرآن**، بیروت، دارالفکر، الطبعة الثانية.
- 22- زحیلی، وهبة بن مصطفى، (1418 ق)، **التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج**، بیروت، دمشق، دارالفکر المعاصر، الطبعة الثانية.
- 23- زمخشری، جارالله، (1407 ق)، **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل**، بیروت، دارالکتب العربی، الطبعة الثالثة.
- 24- سوریادی، ابوبکر عتیق بن محمد، (1380 ش)، **تفسیر سور آبادی**، تحقیق: علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو، چاپ اول.
- 25- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، (1404 ق)، **الدّر المنثور فی تفسیر المأثور**، قم، مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی.
- 26- شبّر، سید عبدالله، (1407 ق)، **الجواهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین**، تحقیق: با مقدمه سید محمد باقر بحر العلوم، کویت، مکتبة الألفین، الطبعة الأولى.
- 27- شوکانی، محمد بن علی، (1414 ق)، **فتح القدیر**، دمشق _ بیروت، دارابن کثیر، دارالکلم الطیب، الطبعة الأولى.
- 28- شببانی، محمد بن حسن، (1413 ق)، **نهج البیان عن کشف معانی القرآن**، تحقیق: حسین درگاهی، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، الطبعة الأولى.
- 29- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، (1395 ق)، **کمال الدین و تمام النعمة**، قم، دارالکتب الاسلامیة.
- 30- _____، (1361 ش)، **معانی الأخبار**، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
- 31- طباطبایی، محمد حسین، (1374 ش)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
- 32- طبرسی، ابومنصور احمد بن علی، (1403 ق)، **الإحتجاج علی اهل اللجاج**، مشهد، نشر مرتضی.
- 33- طبرسی، فضل بن حسن، (1377 ش)، **جوامع الجامع**، تهران، ناشر: دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
- 34- _____، (1372 ش)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تحقیق: با مقدمه محمد جواد بلاغی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
- 35- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، (1412 ق)، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، دارالمعرفة، الطبعة الأولى.

- 36- طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، ابی‌تأ، التبیان فی تفسیر القرآن؛ با مقدمه شیخ آقا بزرگ تهرانی و تحقیق: احمد فصیر عاملی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- 37- طیب، سید عبدالحسین، (1378 ش)، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، چاپ دوم.
- 38- عروسی حویزی، عبدالحی بن جمعه، (1415 ق)، تفسیر نورالثقلین، تحقیق: سید هاشم رسولی، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم.
- 39- عیاشی، محمد بن مسعود، ابی‌تأ، تفسیر العیاشی (کتاب التفسیر)، تصحیح: هاشم الرسولی المحلاتی، طهران، المكتبة الإسلامية.
- 40- فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، (1410 ق)، تفسیر فرات الکوفی، تحقیق: محمد کاظم محمودی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- 41- قرطبی، محمد بن احمد، (1364 ق)، الجامع لأحكام القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول.
- 42- قمی، علی بن ابراهیم، (1367 ش)، تفسیر المنسوب بألقمى، تحقیق: السید طیب الموسوی الجزایری، قم، دارالکتاب، چاپ چهارم.
- 43- کاظمی، جواد بن سعید، (1365 ش)، مسالک الأفهام الی آیات الأحکام، تهران، نشر کتابفروشی مرتضوی، چاپ دوم.
- 44- کلینی، محمد بن یعقوب، (1365 ش)، الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامية.
- 45- مراغی، احمد بن مصطفی، ابی‌تأ، تفسیر مراغی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- 46- مغنیه، محمد جواد، (1424 ق)، تفسیر الکاشف، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ اول.
- 47- مفید، محمد بن نعمان (شیخ مفید)، (1424 ق)، تفسیر القرآن المجید، تحقیق: سید محمد علی ایازی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول.
- 48- مکارم شیرازی، ناصر [آیت الله مکارم]، (1374 ق)، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ اول.
- 49- موسوی سبزواری، سید عبدالحی، (1409 ق)، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه اهل بیت، الطبعة الثانية.
- 50- نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، (1416 ق)، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، تحقیق: شیخ زکریا عمیرات، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولى.